

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

کتاب: شاهنامه

شاعر: ابوالقاسم فردوسی

قالب: مثنوی

قرن: ۴ تا ابتدای ۵

نوع ادبی: حماسی

وزن: فعولن فعولن فعولن

خلاصه داستان سیاوش:

یکی از شورانگیزترین و غم آلوده ترین، داستان‌های شاهنامه فردوسی، سوگ سیاوش است. سیاوش فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است که پس از زاده شدن، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم بدو می آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه، به سیاوش دل می بندد؛ اما او که آزرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از سوی سودابه متهم می شود. سیاوش، برای اثبات بی گناهی خویش از میان آتش می گذرد و از این آزمایش، سرافراز بیرون می آید. پس از چندی، (برای دور ماندن از وسوسه‌های سودابه و خیره سری‌های کاووس) داوطلبانه، از جانب پدر برای جنگ با افراسیاب به سوی توران زمین می رود. افراسیاب گروگان‌هایی را به نزد او می فرستد و سیاوش آشتی را می پذیرد. از دیگر سو، کاووس از سیاوش می خواهد که گروگان‌ها را بکشد؛ اما سیاوش نمی پذیرد و به توران پناه می برد. در آنجا با جریره، دخت پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دخت افراسیاب ازدواج می کند، از جریره، فرود و از فرنگیس، کیخسرو، زاده می شود. سیاوش دو شهر "گنگ دژ" و "سیاوش گرد" را در توران بنا می نهد. پس از چندی به تحریک گرسیوز (برادر کوچک افراسیاب) میانه سیاوش و افراسیاب به تیرگی می گراید و سرانجام، خون او در غربت و بی گناهی ریخته می شود. (

سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است.....متهم می شود.

قلمرو زبانی: فرزند کاووس = در نقش مسند / شاه خیره سر کیانی = بدل / خیره سر = گستاخ و بی شرم /

فرهیختگی = ادب آموختگی / آزرم = شرم و حیا / عفاف = پاکدامنی.

قلمرو ادبی: کنایه = دل بستن، / جناس = رزم و بزم / تن به گناه نمی سپارد = کنایه از گناه نمی کند

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهها

قلمرو زبانی: موبد = روحانی زرتشتی ، مشاور / سپهبد = پادشاه ، منظور کی کاووس است.

قلمرو ادبی: جناس = جهان ، نهان / مراعات نظیر = شاه ، موبد ، سپهبد / درد = مجازاً عامل رسوایی شاه ،

جهان = مجاز از ایران / اغراق / واج آرای / شیوه بلاغی / درد سپهبد = ترکیب اضافی / موبد = مجاز از وزیر یا مشاور حکومتی.

قلمرو فکری: روحانی زرتشتی (مشاور پادشاه) به کیکاوس چنین گفت که این مشکل (موضوع سیاوش و سودابه) پنهان نخواهد ماند.

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی: پیدا کنی = آشکار سازی / گفت و گوی = حقیقت موضوع / سبو = کوزه ، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات / شیوه بلاغی / گفت و گوی = حرف و حدیث

قلمرو ادبی: کنایه = سنگ بر سبو زدن کنایه از آزمایش کردن / تضاد = سنگ ، سبو

قلمرو فکری: اگر می خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آنها را مورد آزمایش قرار بدهی تا حقیقت روشن بشود .

۳- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

قلمرو زبانی: شاه = کیکاووس / اندیشه = بدگمانی ، اندوه ، ترس ، اضطراب ، فکر / گزند = آزرده ، آزار

قلمرو ادبی: دل = مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۴- و زین دختر شاه هاموران پر اندیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی: هاموران = هاموران مخفف هامون وران یعنی صاحبان دشت و صحرا (بلاد یمن را گویند .)

«ان» پسوند مکان است / به دیگر کران = از طرف دیگر / «هاموران» = وابسته و وابسته (مضاف الیه مض)

دیگر کران = ترکیب وصفی / دختر شاه هاموران = منظور سودابه

قلمرو ادبی: واج آرای / پراندیشه گشتن = کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری: از طرف دیگر ، نسبت به سودابه نیز بدگمان بود (کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد ، علاوه بر گرفتن باج و خراج ، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد)

۵- ز هر درسخن چو بدین گونه گشت بر آتش یکی را نباید گذشت

قلمرو زبانی: هر دو ، بدین گونه= ترکیب وصفی / ز هر در = به هر دلیل / زمینه ملی = راستی آزمایی

قلمرو ادبی: تلمیح= به اعتقاد قدما برای تشخیص گناه کار از بی گناه ؛ یک راه ، گذشتن از میان آتش بود / سخن = مجاز از جریان ، ماجرا / از هر دری سخنی گفتن= کنایه از منتشر شدن سخن / کنایه= مصرع دوم / را = فک اضافه (گذشتن یکی)

قلمرو فکری: اکنون که سخن (مجازاً ماجرا) به این جا رسید برای تشخیص گناهکار از بی گناه، یکی از این دو باید از آتش عبور کند.

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو زبانی: سوگند= قسم، واژه تحول پیدا کرده ؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم

است / چرخ = آسمان / گزند = آسیب / سوگند چرخ بلند= وابسته وابسته / (اشاره به زمینه ملی)

قلمرو ادبی: استعاره = چرخ بلند استعاره از آسمان / تشخیص = چرخ بلند سوگند بخورد / سوگند= مجاز از رسم گوگرد خوردن (رسم مجازات با گوگرد)

قلمرو فکری: راه و رسم روزگار چنین است که هرگز به بی گناهان آسیبی نمی رسد. (اشاره به باور آسیب نرساندن آتش به بی گناه - تقدیرگرایی)

۷- جهاندار ، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند

قلمرو زبانی: جهاندار = کی کاووس / به گفتن نشاند = رو به رو کرد

قلمرو ادبی: به گفتن نشاند = کنایه از روبرو کرد

قلمرو فکری: کیکاوس سودابه را نزد خود فراخواند کی کاووس سودابه و سیاوش را رو به رو کرد.

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل ، نه روشن روان

قلمرو زبانی: هر دوان : هر دو ؛ « ان » نشانه جمع است (سودابه و سیاوش) / مرا دل = دل من ؛ « را »
فک اضافه / ایمن = مسند

قلمرو ادبی: کنایه = ایمن نگردیدن دل / روشن نگشتن روان = کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است /
حس آمیزی = روان روشن

قلمرو فکری: سرانجام کی کاووس گفت : دل و جانم از هر دو نفرتان آسوده نمی شود.

۹- مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی: مگر = امید است که، شاید که، باشد که شک دارد آتش حتما حقیقت را بر ملا کند / تیز =
سوزان / پیدا کند = مشخص کند / پیدا و رسوا = مسند / حذف مفعول (حقیقت) به قرینه معنوی / گنه کرده
= انسان گناه کار / آتش تیز = ترکیب وصفی / رسوا کند = جمله ۴ جزئی گذرا.

قلمرو ادبی: تلمیح = به اعتقاد قدما که آتش انسان گناه کار را تشخیص می دهد و نمی سوزاند. / تشخیص
= آتش چیزی را مشخص کند / ایهام: مگر: ۱- امید است که ۲- شاید

قلمرو فکری: شاید (یا: امیدوارم) که آتش سوزان ، انسان گناه کار را مشخص سازد و او را رسوا کند.

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش

قلمرو زبانی: چنین، پیش، راست = سه تا قید / پیش آوردن پاسخ یا سخن = اظهار کردن یا ابراز کرده آن

قلمرو ادبی: ایهام = راست گویم : ۱- راست گو هستم ۲- حرف « درست » را من می گویم

قلمرو فکری: سودابه چنین پاسخ داد که من راست گو هستم « راست می گویم » باید سیاوش مورد
آزمایش قرار گیرد نه من.

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین

قلمرو زبانی: پور = پسر / پور جوان = ترکیب وصفی / شاه زمین = کی کاووس ترکیب اضافی ، / رایت =
نظر تو (ترکیب اضافی) / اندرین = در این باره

قلمرو ادبی: مجاز = زمین مجاز از ایران / واج آرای

قلمرو فکری: کی کاووس به سیاوش گفت: نظرت در این باره چیست؟

۱۲- سیاوش چنین گفت کای شه‌ریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی: دوزخ = جهنم / خوار = حقیر و کوچک، آسان / را = حرف اضافه / زمینه قهرمانی / حذف به قرینه معنوی / خوار و خار = هم آوا

قلمرو ادبی: دوزخ = مجاز از «آتش دوزخ» / خوار گشتن = کنایه از بی ارزش شدن / شیوه بلاغی / واج آرای

قلمرو فکری: سیاوش چنین جواب داد که ای پادشاه، آتش جهنم در برابر این تهمت برای من حقیر و ناچیز است (ترجیح مرگ بر ذلت تهمت و تحمل سختی برای اثبات بی گناهی)

۱۳- اگر کوه آتش بود بسپرم از این تنگ خوار است اگر بگذرم

قلمرو زبانی: سپردن = طی کردن؛ پیمودن / تنگ = تنگه آتش، گذرگاه آتش / خوار = کوچک و حقیر
قلمرو ادبی: اغراق = کوه آتش / تشبیه = آتش مانند کوهی باشد

قلمرو فکری: سیاوش گفت: برای اثبات بیگناهی ام اگر قرار باشد از میان کوهی از آتش بگذرم برای من آسان است. (اشاره به زمینه قهرمانی حماسه)

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی: اندیشه = ترس / نیک پی = خوش قدم، نیک نژاد / شیوه بلاغی / بیت یک جمله

چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند / جان کاووس کی = ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: نیک پی = طنز / جان = مجازا وجود شاه

قلمرو فکری: کی کاووس از دست فرزند و همسر خود مضطرب و نگران غمگین شد.

۱۵- کزین دو یکی گر شود نا به کار از آن پس که خواند مرا شه‌ریار؟

قلمرو زبانی: کزین دو = از این دو نفر / نابه کار = گناهکار / شه‌ریار = پادشاه / نا به کار = مسند / یکی =

نهاد / مصراع دوم ۴ جزئی بامفعول و مسند / استفهام انکاری

قلمرو فکری: اگر از این دو نفر یکی هم گناهکار باشد، بعد از این کسی مرا به پادشاهی قبول ندارد.

۱۶- همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل

قلمرو زبانی: به = بهتر است / دل گسل = دور کننده دل از نگرانی، جدا کننده دل از نگرانی، صفت جانشین موصوف؛ نقش مضاف الیه / چاره دل گسل = ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: کنایه = دل شستن کنایه از قطع امید کردن ، خود را رها ساختن

قلمرو فکری: بهتر است شک و بدگمانی خود رانسبت به این کارزشت برطرف کنم و چاره ی بیندیشم.

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت ، صد کاروان

قلمرو زبانی: دستور = وزیر، مشاور تحول معنایی / ساروان = شتربان / هیون = شتر ، به ویژه شتر قوی

هیكل و درشت اندام / صد کاروان = زیاد ، ترکیب وصفی، کاروان = ممیز

قلمرو ادبی: جناس = ساروان ، کاروان / اغراق = صد کاروان

قلمرو فکری: کیکاوس به وزیر فرمان داد که شتربان ، صد کاروان شتر ، هیزم از دشت بیاورد.

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی: جهانی = مردم زیادی / نظاره شده = نگاه می کردند / هم گروه = جمع ، با همدیگر / کوه = ممیز است (دو کوه هیزم) / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: اغراق = هیزم دو کوه / تناسب = دشت ، کوه (تضاد : دشت صاف است و کوه بر آمدگی دارد)

جهان = مجاز از مردم جهان / اغراق / جناس = شاه ، راه / اغراق = دو کوه

قلمرو فکری: هیزم ها را مانند دو کوه بزرگ در آن دشت بر روی هم انباشته کردند و مردم برای تماشا کردن آمده بودند.

۱۹- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو زبانی: سوگند = معنای قدیم خود را از دست داد و معنای جدید گرفت. / پر مایه = ارجمند، گرانمایه، پرشکوه / سوگند پر مایه شاه = وابسته و وابسته، (پر مایه شاه ترکیب وصفی مقلوب = شاه پُر مایه) / زمینه ملی

قلمرو ادبی: جناس = شاه ، راه / سوگند = مجاز از رسم و آیین

قلمرو فکری: در زمان کی کاووس راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار این بود (زیرا اعتقاد داشتند که آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند) (اشاره به زمینه ملی)

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی: موبد = مشاور ، وزیر / نفت سیاه = نفت پالایش نشده.

قلمرو فکری: شاه به روحانی دربار (وزیرش) دستور داد که بر روی چوب نفت سیاه بریزند.

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند ؛ گفتی شب آمد ، به روز

قلمرو زبانی: آتش فروز = آتش افروزنده / دو صد = بسیار / دو صد مرد آتش فروز = دو صد: صفت شمارشی ، مرد: هسته، آتش فروز = صفت / دمیدند = افروختند / دمیدن آتش = افروختن آن . گرفتن آن پدید آمدن آن ؛ با دهان دم دادن آتش را تا برافروزد. / گفتی = انگار ، مثل این که / آمد = شد.

قلمرو ادبی: اغراق = دو صد / تضاد = شب ، روز / تشبیه = روز مثل شب شد / گفتی = گویا، مثل اینکه؛ ادات تشبیه / شب آمد ، به روز = کنایه از تاریک شدن هوا بر اثر دود آتش.

قلمرو فکری: دویست مرد آمدند و هیزمها را آتش زدند و در آنها دمیدند و از دود سیاه آتش ، انگار روز روشن به شبی تیره و تاریک تبدیل شد.

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود ، زود

قلمرو زبانی: نخستین = در لحظه اول / زبانه = زبانه آتش / نخستین دمیدن = ترکیب وصفی / شیوه بلاغی **قلمرو ادبی:** جناس = دود ، زود / تناسب = دمیدن ، دود ، زبانه / تکرار = دود / واج آرای « د »

قلمرو فکری: در همان لحظه اول ، از دمیدن ، دودی سیاه برخاست و بعد از آن دود ، زبانه آتش سر کشید

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندان گریان شدند

قلمرو زبانی: «ش» = مضاف الیه ، مرجع، سیاوش است / همه دشت، آن چهر، چهر خندان = ترکیب وصفی / خندان = ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مجاز = دشت / تضاد = خندان ، گریان / بریان شدند = کنایه از غمگین شدند / جناس = بریان ، گریان / بریان شدند = کنایه از ناراحت شدند / واج آرای «ن» ، «و» و «د»

قلمرو فکری: همه مردم غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش ، گریه می کردند (سیاوش چهره ای خندان داشت و در حالیکه مردم گریه می کردند.

۲۴- سیاوش پیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی: خود=کلاه جنگی / زرین= طلایی ، صفت بیانی نسبی / خود زرین= ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: تناسب=خود ، سر

قلمرو فکری: سیاوش پیش پدر آمد در حالیکه کلاهخود طلایی بر سر داشت.

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر ز خنده ، دلی پر امید

قلمرو زبانی: هشیوار = هوشیار ، هوشیارانه ، آگاهانه / جامه = لباس / سپید = سفید (پوشیدن جامه سپید ، به هنگام گذر از آتش هم می تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش باشد ، هم نشانی از آن که سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می خورد . / جامه سوگ ، در ایران کهن ، سپید است. / کل بیت = قید حالت برای فعل آمد / لبی پر ز خنده ، دلی پر امید = قید / بیت کلا یک جمله است.

قلمرو ادبی: تناسب = لب ، خنده - لب ، دل

قلمرو فکری: سیاوش هوشیارانه و با لباسی سپید ؛ در حالیکه لبانش پر از خنده بود در دل امیدوار به لطف خدا آمد (توکل و آرامش بیگناه)

۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

قلمرو زبانی: تازی = اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک ، تازنده ، اسب عربی / برنشسته = سوار شده / سیاه = سیاهی / نعل = قطعه آهنی که بر کف سم ستور و چهارپایان برای محافظت از آن میزنند / یکی تازی ای سیاه = گروه اسمی

اسب سیاوش نشانه نژادگی و بارزشی او است، در روزگاران گذشته ، اسب سیاه ارج و ارزشی ویژه داشته است و آن را خجسته و مبارک می دانسته اند. نام این اسب « بهزاد» بود.

قلمرو ادبی: اغراق = خاک نعل به ماه برسد / مجاز = ماه از آسمان / مصرع دوم = کنایه از سرعت اسب

قلمرو فکری: سیاوش ، سوار بر اسب سیاه عربی شد که با شکوه و هیبت گام بر می داشت و خاک نعلش به آسمان می رسید.

۲۷- پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی: کافور = ماده معطر جامدی که از برخی گیاهان مخصوصا نوعی درخت به دست می آید چون خاصیت ضد عفونی دارد ، به هنگام کفن و دفن ، بر اجساد مردگان می زنند / پراگندن کافور = نشانی از آمادگی سیاوش است برای مردن و بیم نداشتن او از مرگ / (اشاره به زمینه ملی حماسه)

قلمرو ادبی: کافور پراگندن = کنایه از آماده مرگ شدن / تناسب = بین کفن و کافور

قلمرو فکری: همان گونه که رسم و آیین کفن پوشی است لباس سفید پوشیده و به خود کافور زده بود؛ خود را آماده مرگ کرده بود و از مرگ بیمی نداشت.

۲۸- بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره ، بردش نماز

قلمرو زبانی: باز شد = باز آمد / باره = اسب / نماز بردن = تعظیم کردن ، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم / پیش = نزد

قلمرو ادبی: نماز بردن = کنایه از احترام

قلمرو فکری: سیاوش ، وقتی پیش کاووس شاه باز آمد ، از اسب فرود آمد و او را تعظیم کرد.

۲۹- رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی: رخ = چهره / پرشرم = قید / ش = مضاف الیه (سخن گفتن با پسرش را نرم دید) / نرم = قید / مصرع اول = جمله چهارجزئی گذرا به مسند و مفعول / رخ و سخن گفتن = مفعول

قلمرو ادبی: حس آمیزی = سخن نرم / جناس = شرم ، نرم / نرم سخن گفتن = کنایه از مهربانی کردن

قلمرو فکری: چهره کاووس را پراز شرم و حیا دید ، در حالیکه با پسر (سیاوش) به نرمی سخن می گفت.

۳۰- سیاوش بدو گفت : **انده مدار** / **کزین سان بود گردش روزگار**

قلمرو زبانی: روزگار = دو تلفظی / این سان = ترکیب وصفی / گردش روزگار = ترکیب اضافی / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: **انده مدار** = کنایه از ناراحت مباش

قلمرو فکری: سیاوش به کاووس گفت : غمگین نباش ، گردش روزگار چنین است.

۳۱- **سر پر ز شرم و بهایی مراست** / **اگر بی گناهم رهایی مراست**

قلمرو زبانی: شرم = حیا / بهایی = ارزشمند ، پر بها / سر پر شرم = ترکیب وصفی / یعنی سری شرم زده

اما والا و ارجمند / اگر = حتماً

قلمرو ادبی: مجاز = سر مجاز از وجود / جناس = بهایی ، رهایی / واج آرای « ر »

قلمرو فکری: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم (که آن را با گناه آلوده نمی سازم) پس اگر بی گناه

باشم (که حتماً بی گناه هستم) بدون شک نجات خواهم یافت.

۳۲- **ور ایدون که زین کار هستم گناه** / **جهان آفرینم ندارد نگاه**

قلمرو زبانی: ور = و اگر / ایدون که = چنان چه / زین = از این / « م » در جهان آفرینم = مفعول /

جهان آفرین = خداوند

قلمرو فکری: و اگر از این کار ، بر من گناهی است (اگر گناهی بر عهده من باشد) / بدون شک ، خداوند

مرا زنده نگاه نمی دارد.

۳۳- **به نیروی یزدان نیکی دهش** / **کزین کوه آتش نیابم تپش**

قلمرو زبانی: یزدان = خداوند / نیکی دهش = نیکی دهنده / تپش = اضطراب ناشی از گرمی و حرارت ،

گرمی و حرارت / نیکی دهش = وابسته و وابسته (صفت مضاف الیه) / (**اشاره به زمینه قهرمانی حماسه**)

قلمرو زبانی: اغراق = کوه آتش / تشبیه = آتش مانند کوهی است / کنایه = تپش یافتن کنایه از هراسیدن

/ تناسب = تش ، تپش / شیوه بلاغی / واج آرای « ن »

قلمرو فکری: به کمک پروردگار بخشنده نیکی از این کوه آتش به سلامت رد می شوم و هیچ اضطرابی نخواهم داشت.

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت

قلمرو زبانی: سیه = اسب سیاه (صفت جانشین موصوف) / بساخت = آماده شد / زمینه قهرمانی

قلمرو ادبی: تشخیص = به جنگ آتش رفتن / جناس = تاخت ، ساخت / مراعات نظیر=سیه ، تاخت / واج

آرایی «ت» / سیه = مجاز از اسب / تنگ دل =کنایه از ناراحت و غمگین شدن؛ مأیوس و ناامید شدن

قلمرو فکری: سیاوش به سرعت اسب سیاه را تازاند ؛ ناراحت و غمگین نشد و به جنگ آتش رفت.

۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسب سیاوش ندید

قلمرو زبانی: زبانه = زبانه آتش بدون دود / همی بر کشید = ماضی استمراری / خود (کلاهیخود) = کلاه

جنگی / هر سو = ترکیب وصفی / خود و اسب سیاوش = دو ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مجاز = خود و اسب (مجاز از شخص سیاوش)

قلمرو فکری: از هر سو زبانه آتش شعله ور بود کسی نمی توانست سیاوش و اسبش را ببیند.

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو زبانی: دیدگان = چشمها / او = سیاوش / شیوه بلاغی / مصرع اول = حذف فعل به قرینه معنوی / کی =

نقش قیدی

قلمرو ادبی: دشت = مجاز از مردم دشت / دیدگان پر ز خون = کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه.

قلمرو فکری: مردمان با دیدگان گریان به آتش مینگریستند تا ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید.

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی: غو = خروش، فریاد / شاه نو = سیاوش / زمینه خرق عادت = عبور از آتش و سالم ماندن

قلمرو ادبی: جناس = نو ، غو / شاه نو = مجازا سیاوش

قلمرو فکری: مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد فریاد کشیدند (شور و غوغایی به پا شد)

۳۸- چنان آمد اسپ و قباى سوار که گفتمی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی: قبا = نوعی لباس / سمن = یاسمن ، گلی سفید رنگ و خوشبو، در اینجا مطلق « گل » / ویژگی خرق عادت حماسه.

قلمرو ادبی: کنایه : سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / تلمیح به داستان گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم.

قلمرو فکری: سیاوش در حالیکه لباسهابر تنش سالم بود، بی هیچ گزند و آزار ، با اسب از آتش بیرون آمدگویی به جای آتش درون گلهارفته است. (اشاره به زمینه خرق عادت در حماسه)

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بوَد دمِ آتش و آب یکسان بوَد

قلمرو زبانی: بخشایش = از جرم گناه کسی گذشتن (از مصدر « بخشودن ») / دمِ آتش = تأثیر گرمای آتش / پاک یزدان = ترکیب وصفی مقلوب / اشاره به زمینه ملی

قلمرو ادبی: تضاد = آتش ، آب / تلمیح = به داستان حضرت موسی / یکسان بودن دم آب و آتش = کنایه از آسیب رسان نبودن آب و آتش / تمثیل

قلمرو فکری: وقتی بخشایش و لطف خداوند شامل حال کسی بشود ؛ گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود.

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی: هامون = دشت و صحرا و زمین هموار خالی از بلندی و پستی / بین هامون و دشت = ترادف

قلمرو ادبی: تشبیه = کوه آتش / مجاز = شهر و دشت مجاز از مردم / تناسب = هامون ، دشت و شهر / واج آرای « ش »

قلمرو فکری: وقتی سیاوش از میان کوه آتش بیرون آمد و به دشت رسید، مردم ، شادمانه ، فریاد کشیدند.

۴۱- همی داد مزده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر

قلمرو زبانی: را = حرف اضافه / دگر = نهاد (دگر به یکی مژده داد) / بی گنه = شخص بی گناه / دادگر = خداوند دادگر (نهاد) / بخشود = عفو کرد؛ جمله سه جزئی گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: بیگناه را بخشودن = تناقض دارد / واج آرای « د »

قلمرو فکری: مردم به هم مژده می دادند که خداوند انسان بی گناه را « سیاوش » بخشیده است.

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی: همی کند = می کند (ماضی استمراری) / موی کندن = شدت ناراحتی / آب = اشک (می تواند در معنی « عرق » هم باشد / خستن = زخمی کردن ، مجروح کردن / روی خستن = شدت ناراحتی / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: موی کندن و روی خستن = کنایه از شدت ناراحتی / جناس = مو ، رو / آب = مجاز از اشک

قلمرو فکری: سودابه از شدت ناراحتی موهایش را می کند؛ اشک می ریخت و صورتش را چنگ می گرفت (چون گنااهش داشت آشکار می شد)

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی: چو = وقتی / شد = رفت / نه = حرف ربط مرکب / فعل مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده اند / بیت پنج جمله است / « شد » در معنای « رفت » جمله دو جزئی می سازد.

قلمرو ادبی: تناسب = دود ، آتش - گرد ، خاک / جناس = پاک ، خاک / ایهام = پاک ۱- تمیز ۲- بی گناه / واج آرای « ش »

قلمرو فکری: سیاوش در حالی که اثری از دود، آتش و گرد و غبار بر روی تنش مشاهده نمی شد، پاک و بیگناه نزد پدر رفت.

۴۴- فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهد پیاده سپاه

قلمرو زبانی: سپهد = کی کاووس / کاووس ، سپاه ، سپهد = نهاد / پیاده = مسند / شیوه بلاغی / زمینه ملی

قلمرو ادبی: تناسب = اسب ، سپاه / تضاد = اسپ ، پیاده / واج آرای « پ » / پیاده شدن از اسب = کنایه از احترام به کیکاووس

قلمرو فکری : کی کاووس از اسب پیاده شد (با این کار او همه به احترام سیاوش) همه سپاه از اسبان خود پیاده شدند.

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت / ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو زبانی : تنگ = به سختی و گرمی = قید / در بر گرفت = در آغوش گرفت / اندر گرفت شروع کرد

قلمرو فکری : کیکاووس سیاوش را به گرمی در آغوش گرفت و از کردار بدش نسبت به او عذر خواهی کرد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- همانطور که می دانیم به دو روش زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

قرار دادن واژه در جمله - توجه به روابط معنایی واژگان

اکنون بنویسید با کدام یک از روش ها می توان به معنای واژه « اندیشه » در بیت های زیر پی برد ؟

الف) چو شب تیره گردد شبیخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم / فردوسی

توجه به روابط معنایی واژگان : از کلمه « ترس » متوجه می شویم که اندیشه به معنی « اضطراب » است

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است / همه صاحب دلان را پیشه این است / نظامی

قرار دادن واژه در جمله : « اندیشه » در این بیت به معنی « فکر » است.

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت / فردوسی

قرار گرفتن در جمله . با توجه به داستان ، در این بیت « اندیشه » به معنی « اندوه و اضطراب » است.

۲- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نه گردد مرا دل ، نه روشن روان

سرانجام گفت: از هر دوان نه دل من و نه روان روشنم ایمن نگرده (دل من از هر دوان ایمن نگرده و روان من روشن نگرده)

۳- فعل های « گذشت » و « گرفت » در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید:

گذشت: ۱- زمان به سرعت گذشت. ۲- بر دلم گذشت که خبر خوشی در راه است
۳- خرش از پل گذشت.

گرفت: ۱- من دست او را گرفتم. ۲- گرفتم که کارها را تمام کردی؛ بعد چی؟
۳- هنگام غروب دل آدم می گیرد ۴- هنگام ورزش باید مواظب باشیم عضلات پا نگیرد.

قلمرو ادبی

۱- کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید:

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

سنگ بر سبوی زدن: آزمایش کردن

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

تنگ دل شدن: ناراحت

۲- دو نمونه « مجاز » در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید:

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند: « دشت » = مجاز از « مردم »

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و زدشت: « شهر و دشت » = مجاز از « مردم »

۳- برای هر یک از زمینه های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید:

الف) قهرمانی: اگر کوه آتش بود بسپر / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

ب) خرق عادت: چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و زدشت

ج) مَلّی: مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند (معتقد بودند آتش گناهکار را از بی گناه تشخیص می دهد).

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید:

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

وقتی مردم سیاوش را دیدند که سالم از میان آتش بازگشته است؛ شادمانه فریاد کشیدند که شاه نو

سالم آمده است. (مفهوم: مردم از بیگناهی سیاوش خوشحال بودند- محبوبیت سیاوش)

۲- گذر سیاوش از آتش را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید:

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می ترس از آن مولوی

هر دو به این نکته اشاره دارد که آتش بی گناهان را آسیب نمی رساند؛ تنها ستمکاران و ظالمان هستند

که باید از آزمون آتش بترسند و وحشت کنند.

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را

بنویسید:

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	روزگار همه آزاد مردان را ناراحت و غمگین می سازد.
گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ	اگر کوه آهن بود بسپرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم	مرگ بهتر از زندگی با ننگ است

گنج حکمت: به جوانمردی گوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود

قلمرو زبانی: یکی را = از یکی / ملوک = ج ملک ، پادشاه / عجم = ایرانی / ملوک عجم = پادشاهان ایرانی / تطاول = دراز دستی ، تجاوز / دست بیداد = ترکیب اضافی / رعیت = عامه مردم / جور = ستم / مکاید = مکیدت ، کیدها ، حيله ها / فعل = کار ، عمل / مکاید فعلش = کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود / کربت = غم ، اندوه / کربت جور = اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع ولایت = عایدات کشور و درآمدهای مملکت / نقصان پذیرفت = کاهش یافت

قلمرو ادبی: دست دراز کردن به مال رعیت = کنایه غارت اموال مردم / جهان = مجاز از کشور دیگر / تضاد = ارتفاع و نقصان / دست دراز کردن = کنایه از تعرض و تجاوز / زور آوردن دشمنان = کنایه از حمله دشمنان / به جهان برفتند = کنایه از به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش

بندۀ حلقه به گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قلمرو زبانی: فریادرس = یاور ، دستگیر ، مددکار = صفت فاعلی / بیگانه = اجنبی ، غریب / فریادرس روز مصیبت = مصیبت مضاف الیه مضاف الیه / لطف ، لطف = نقش تبعی تکرار

قلمرو ادبی: قالب شعر « قطعه » است چون فقط مصراع های زوج دارای قافیه هستند / فریادرس = کنایه از کمک / حلقه به گوش = کنایه از فرمانبردار و مطیع شده / نواختن = کنایه مهربانی و بخشش کردن

قلمرو فکری: ۱- هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند ، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

۲- بندۀ حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بند ه و یاریگر تو می شود.

(پیام = توصیه به مهربانی به مردم)

باری به مجلس او در کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال....

قلمرو زبانی: باری = خلاصه / به مجلس او در = دوحرف اضافه برای یک متمم / زوال = نابودی / هیچ توان دانستن = آیا می توان دانست؟ / هیچ = قید پرسشی / حشم = چاکران / عهد = روزگار / مقرر شد = قرار گرفتن / تعصب = جانبداری /

قلمرو ادبی: مجاز = سر پادشاهی «سر» مجاز از اندیشه

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت:

قلمرو زبانی: گرد آمدن = جمع شدن / گرم = لطف و بخشش / تو را این هردونیست = «نیست» وجود ندارد

و رحمت (باید) = حذف «باید» به قرینه لفظی / ایمن: بی ترس و بیم / جورپیشه: ستمگر / طرح ظلم

افکندن: ظلم را بنیان نهادن

قلمرو فکری: پادشاه گفت: دلیل جمع شدن و اتحاد مردم و سپاهیان چیست؟ گفت: پادشاه باید لطف

و بخشش داشته باشد تا مردم به دور او جمع شوند و از او حمایت کنند و رحمت داشته باشد تا مردم در پناه دولت او در امان باشند و تو از هر دو بی بهره ای.

نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

قلمرو زبانی: جورپیشه = ظالم , ستمگر

قلمرو ادبی: قالب شعر «مثنوی» / طرح ظلم افکندن = کنایه از ظلم کردن / پای دیوار کردن = کنایه از

ویرانی / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است)

قلمرو فکری: ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

پادشاهی که ظلم را بنا کرد در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.